برهان شر

یکی دیگر از براهین بیخدایان مثبتگرا برهان شر است ، **برهان شر** از یک برهان **شهودی** میدانند نه یک برهان **منطقی** ، براهین منطقی قویتر هستند چون اثبات میکنند که در نفس مفروض ما تناقض وجود دارد بدون اینکه ما نیاز به تجربه و مشاهدهای وارد تصور منطقی مفروض خود داشته باشیم ، اما براهین شهودی با پشتوانه مشاهدات و وارداتِ بیرونی تشکیل یک استدلال و قیاس منطقی میدهند و نتیجه میگیرند که خدا وجود ندارد.

هر چند ممکن است در این قیاس منطقی در برهان شهودی متوسل به تناقض بشوند اما این تناقض غیر از تناقض در برهان منطقی منظور نظر آنها است ، چون وجود تناقض در یک مفهوم تعریف شده غیر از تناقض بین دو وجود و یا بین دو ایده فرض شده است ، هر چند نویسنده مقاله این مطلب را دقیق و فنی بیان نکرده:

> و در وجود دارد **انسازگاری** **خدا** و شر یعنی بیخدا باید اثبات کند که میان
>
> نسبت قضیه **وجود** داشتن خدا به قضیه **وجود** داشتن شر نسبت تناقض است
> و بنابر اصل تناقض تنها یکی از این دو قضیه میتواند درست باشد.

چون آشکار است که تناقض بین دو قضیه از نظر منطقی ، اتحاد دو قضیه را نیاز دارد ، مثلا خدا وجود دارد و خدا وجود ندارد یک تناقض منطقی بین دو قضیه است ، و یا در قضیههای دارای سور ، مثلا "هر انسانی سر دارد" و "بعض انسانها سر ندارند" یک تناقض منطقی است ، اما ناسازگاری بین بین دو وجود ربطی به اصل تناقض ندارد و فقط با استدلال منطقی بازگشت به تناقض میتواند بکند.

و خوشبختانه نویسنده در ادامه بحث همین حرفش را تکرار کرده و سپس ارجاع به بحث اصل تناقض در بین مقالات خودش داده که مقصود من را کاملا واضح میکند:

> برخی مانند سینت توماس آکوینااس ..... بنابر این ضرورت دارد که فرض نخست نیز بطور جداگانه اثبات شود. یعنی بیخدا باید اثبات کند که میان شر و خدا **انسازگاری** وجود دارد و **نسبت قضیه** وجود داشتن خدا به قضیه وجود داشتن شر نسبت تناقض است و بنابر **اصل تناقض** تنها یکی از این دو قضیه میتواند درست باشد. و از آنجا که وجود شر را بدیهی فرض کردهایم قطعاً قضیه وجود خدا نادرست است و در نتیجه خدا وجود ندارد. در مورد **مفهوم تناقض و اصل تناقض** به نوشتاری با عنوان "تناقض چیست؟" مراجعه کنید.

یعنی وقتی شما به بحث خود او در **اصل تناقض** مراجعه میکنید چنین میبینید:

> تناقض یکی از روابطی است که ممکن است بین دو گزاره (قضیه، گزاره چیست؟) وجود داشته باشد. رابطه بین دو گزاره تناقض است، در صورتی که در هشت چیز با یکدیگر یگانگی (یگانگی) داشته باشند اما از لحاظ ماهیت (کیفیت و کمیت) با یکدیگر یگانگی نداشته باشند. شرط لازم (و نه کافی) برای اینکه دو گزاره با یکدیگر تناقض داشته باشند در منطق ارسطویی این است که آن دو گزاره در 8 چیز با یکدیگر یگانگی داشته باشند، و اگر این یگانگی در میان آنها وجود نداشته باشد آن دو گزاره قطعاً با یکدیگر در تناقض نیستند.
>
> ۱- یگانگی در **موضوع**
>
> اگر گفته شود "**صندلی** چوبی است و **میز** چوبی نیست"، میان این دو گزاره تناقض نیست زیرا در موضوع یگانگی ندارند.
> .....

پس شرط تناقض این است که 8 وحدت بین دو قضیه وجود داشته باشد ، در حالی که تصریح کرد : "و نسبت قضیه وجود داشتن خدا به قضیه وجود داشتن شر نسبت تناقض است و بنابر اصل تناقض تنها یکی از این دو قضیه میتواند درست باشد." و این با توضیح خود او راجع به تناقض آشکارا در تناقض است! چون دو قضیه: "خدا وجود دارد" و "شر وجود دارد" اتحاد در موضوع ندارند.
و نمیدانم چه شده است که ویسنده مقاله در ابتدا به حق میگوید که برهان شر، یک برهان شهودی است و نه منطقی و لذا از نظر قدرت و قطعیت پایینتر از برهان منطقی است:

> این برهان از برهانهای شهودی محسوب میشود یعنی اثبات آن نیازمند شهادت و دیدن دنیا است، اینگونه برهانها از نگر قدرت و قطعیت اساساً **یک درجه پایینتر** از برهانهای منطقی هستند که درستی آنها نیازی به شهادت ندارند.

اما در پایان مقاله که به خیال خود سرافرازانه میخواهد بحث را خلاصه کند آن را به وصف یک برهان منطقی و نه شهودی توصیف میکند!! آیا در پایان مقاله اشتباهی صورت گرفته ای یک نحو شانتاژ و فریبکاری در علم استدلال و منطق و سخن فلسفی رخنه کرده است؟ ببینید:

> در نهایت با توجه به باطل بودن اعتراضاتی که به برهان شر میشود، میتوان نتیجه گرفت که استدلال الف تصحیح شده درست است و حکمش نیز صادق است، بنابر این خدا نمیتواند وجود داشته باشد و اگر چیزی یا کسی توانایی وجود را داشته باشد، قطعاً وجود ندارد، مانند یک مثلث چهارگوش و یا هر چیز متناقض دیگری.

به هر حال مقاله برهان شر مقاله مفصلی است و هر باخدایی وقتی به دقت آن را ملاحظه میکند به وجد میآید که چگونه بیخداها یک شعری گفتهاند و خودشان در قافیهاش ماندهاند!

در برهان شر دو گام ار برداشتهاند، یکی ار به راحتی برداشتهاند یعنی ادعا کردهاند که بدیهی است در حالی که در طول تاریخ فلسفه حکمای زیادی مخالف دارد پس چگونه میتواند بدیهی باشد؟! گام اول این است که شر قطعا وجود دارد.

گام دوم ار با سختی برداشتهاند در حالی که به شدت به چالش کشیده شدهاند، گام دوم این است که چون شر وجود دارد پس ممکن نیست خدا وجود داشته باشد ، در بیان این ملازمه اول استدلال الف ار عرضه کردند ، و چون فرض نخست آن ثابت نبود مجبور بودند استدلال ب ار برای اثبات فرض نخست استدلال الف عرضه کنند ، اما قبول کردند که فرض نخست استدلال ب صحیح نیست و لذا مجبور شدند تا فرض ار تصحیح کنند و در نتیجه استدلال اصلی الف ار هم تغییر دادند! و چون مقاله مفصل است من بعض عبارات آن ار میآورم و سپس نقد میکنم إن شاء الله تعالی :

> **استدلال الف:**
> ۱- اگر خدایی وجود میداشت، در دنیا شرّی وجود نمیداشت.
> ۲- در دنیا شر وجود دارد.
> ۳- بنابر این خدا وجود ندارد.
> .....
> بنابر این تنها فرضی که باقی میماند و باید در مورد درستی آن تحقیق کنیم فرض نخست است. یعنی اینکه چرا اگر خدا وجود داشته باشد باید در دنیا شر وجود نداشته باشد؟
> .....
> بنابر این تمامی تمرکز این برهان بر روی فرض نخست آن یعنی تناقض وجود شر با وجود خدا است. برای دفاع از فرض نخست استدلال دیگری ار میتوان ارائه داد و آن استدلال از این قرار است.
>
> **استدلال ب:**
> ۱- یک موجود اخلاقمدار و نیک جلوی تمامی شرهایی ار که بتواند جلویشان ار بگیرد میگیرد و اگر شرّی نابود شدنی وجود داشته باشد آنرا نابود میکند. بنابر تعریف نیک بودن
> ۲- یک موجود قدیر قدرت جلوگیری از تمامی شرها ار دارد. بنابر تعریف قدیر بودن.
> ۳- موجودی که قدیر، علیم و حاضر در همه جا است، ابدی و ازلی خالق همه چیز غیر از خودش است میتواند جلوی تمام شرها ار بگیرد.
> ۴- خدا بنابر تعریفش قدیر، علیم، همه جا حاضر، ابدی و خالق همه چیز است.
> ۵- اگر خدا وجود داشته باشد هیچ شرّی در جهان وجود نمیداشت. و این نتیجه برابر فرض یکم در استدلال اصلی (استدلال الف) است.
> .....
> **فرضی بحث برانگیز** است. اگر این فرض درست باشد نتیجه برهان شر تاییدی خواهد شد، و بطبیعتاً مخالف نظر فلاسفه مدافع برهان شر و منتقدین آن تنها بر سر همین فرض است.
> درستی فرض یکم استدلال ب به پاسخ پرسش زیر بستگی دارد،
> آیا یک موجود اخلاقمدار و نیک ، بنابر تعریف خوب بودن باید لزوماً جلوی تمامی شرهایی ار که بتواند جلویشان ار بگیرد میگیرد؟

.....
این مسئله باعث می‌شود که **به فرض نخست استدلال ب شک کنیم**.
برای اینکه این بحث بطور دقیق مشخص شود فلاسفه تعریفی از نیک بودن ای همان "اخلاقمدار" بودن را مطرح کرده‌اندکه این تعریف از این قرار است:
یک موجود نیک و اخلاقمدار مانند P می‌تواند اجازه وجود شرّی مانند E را بدهد تنها یک موجود نیک و اخلاقمدار مانند P می‌تواند اجازه وجود شرّی مانند E را بدهد تنها در صورتی که یکی از قضیه‌های دو گانه ای هردو آنها که در ادامه می‌آید در مورد آن شر صدق کنند.
۱- اگر E برای رسیدن به خیری بزرگتر ضرورت داشته باشد.
۲- اگر وقوع E برای جلوگیری از شرّی بزرگتر از E ضرورت داشته باشد.
از این به بعد به شرّی که به یکی از این دو شرط ای هردو آنها در مورد آن صدق کند شر اخلاقی و شرّی که هیچکی از این دو شرط در مورد آن صدق نکند شر غیر اخلاقی خواهیم گفت.

با توجه به این تعریف جدید برای موجود اخلاقمدار و نیک **برای اینکه برهان شر درست باشد باید در شکل آن تغییراتی ایجاد کرد،** فرض نخستین استدلال ب برهان شر را به یاد بیاورید.
۱- یک موجود اخلاقمدار و نیک جلوی تمامی شرهایی را که بتواند جلویشان را بگیرد می‌گیرد و اگر شرّی ابوود شدنی وجود داشته باشد آنرا ابوود می‌کند.
بنابر تعریف نیک بودن
این فرض را برای اینکه کاملاً درست باشد و با تعریف جدید همخوانی داشته باشد باید اینگونه تغییر داد:
'۱- یک موجود اخلاقمدار و نیک جلوی تمامی شرهایی که وجود آنها غیر اخلاقی است و او می‌تواند جلوی آنها را بگیرد، و اگر شرّی ابوود شدنی وجود داشته باشد آنرا ابوود می‌کند می‌گیرد.
زیرا بنابر فرض نخستی که کرده بودیم یک پدر و مادر که فرزندشان را تنبیه می‌کنند ای یک جراح که قبل از جراحی به بیمارش درد وارد می‌کند را می‌توان شر و غیر اخلاقی نامید. در حالی که بنابر فرض تغییری یافته و جدید آن جراح و پدر مادر دیگر شرور نیستند بلکه می‌توانند همچنان اخلاقمدار و نیک خوانده شوند.

اما **با درک جدیدی که از شر داریم باید فرض ششم استدلال ب را نیز تغییر داد**
۶- اگر خدا وجود داشته باشد هیچ شرّی در جهان وجود نمی‌داشت. و این نتیجه برابر فرض یکم در استدلال اصلی است.
فرض جدید این خواهد بود
'۶- اگر خدا وجود داشته باشد هیچ شرّی غیر اخلاقی در جهان وجود نمی‌داشت. و این نتیجه برابر فرض یکم در استدلال اصلی است.
با این **دو تغییر دو فرض نخستین استدلال الف نیز باید تغییر کند** تا این برهان کاملاً درست شود.

استدلال الف تصحیح شده:
۱- اگر خدایی وجود می‌داشت، در دنیا شرّی غیر اخلاقی وجود نمی‌داشت.
۲- در دنیا شر غیر اخلاقی وجود دارد.
۳- بنابر این خدا وجود ندارد.

> بنابر این بحث ما از شر به شر غیر اخلاقی تغییر پیدا می‌کند. خداباوران باید اثبات کنند تمام شرّی که در دنیا وجود دارد شر اخلاقی است نه شر غیر اخلاقی و خداناباوران تنها کافی است ثابت کنند یکی از شرهایی که در این جهان وجود دارد شرّ غیر اخلاقی است. پس باید توجه داشت که تمام بحث این برهان بر می‌گردد به اینکه آیا شر غیر اخلاقی در این دنیا وجود دارد یا نه. اگر وجود شر غیر اخلاقی در دنیا اثبات شود، عدم وجود خدا اثبات خواهد شد و در صورتی که این مسئله روشن نشود نتیجه این خواهد بود که با استفاده از برهان شر نمی‌توان عدم وجود خدا را اثبات کرد.
> **مسئله مهمی** که در اینجا مطرح می‌شود این است که حال بار اثبات وجود شر غیر اخلاقی و یا نفی وجود آن بر گردن کیست؟ آیا خداناباوران باید اثبات کنند که چنین شرّی وجود دارد یا اینکه خداباوران باید اثبات کنند که چنین شرّی وجود ندارد؟ ممکن است تصور شود چون ادعای اثبات وجود خدا توسط خداباوران مطرح شده است این خداباوران هستند که باید بار اثبات را بپذیرند، اما واقعیت این است که در این برهان مدعیان خداناباوران هستند نه خداباوران، بنابر این بی‌خدایان و یا مدافعان برهان شر باید **ادعای خود را اثبات کنند.**
> در اینجا خداناباوران می‌توانند به سادگی ادعا کنند که بسیاری از شرها شرهای غیر اخلاقی هستند. بعنوان مثال واقعه هولوکاست یکی از وحشتناک‌ترین فاجعه‌های تاریخ بشرّی است، چرا خداوند در اردوگاه‌هایی را که نازی‌های نژادپرست برپا کرده‌بودند، معلولین، همجنس‌گرایان، کولی‌ها و... درست کرده بودند و به آدم‌سوزی آنها می‌پرداختند باز نکرد و آنها را نجات نداد؟ ممکن است بگویید نابودی نازی‌ها که سر انجام توسط آمریکا و شوروی انجام گرفت خواست خدا بود و خدا بالاخره این کار را کرد، اما مسئله این است که حتی اگر قبول کنیم خدا در نابودی نازی‌ها نقش داشته است، خدا این کار را خیلی دیر انجام داده است، و درنگ او موجب وقوع شر فراوان شده است.
> در اینجا بار اثبات **نادرستی** این ادعا به گردن خداباوران می‌افتد. این بر عهده خداباوران ای مدعیان برهان شر است که ثابت کنند این‌گونه شرها اخلاقی بوده‌اندنه غیر اخلاقی. و اگر در این کار موفق نشوند، نتیجه این برهان صادق خواهد بود و عدم وجود خدا اثبات خواهد شد.

ملاحظه می‌کنید در ذیل عبارت ناچار پذیرفته‌اندکه **بار اثبات وجود شر غیر اخلاقی بر عهده بی‌خدایان است** ، اما در ادامه مثل گام اول، به بداهت وجود شر غیر اخلاقی متوسل شده و ادعا کرده‌اندخداباور باید اثبات کند که این مثال‌هایی که ما زدیم شر اخلاقی است! و گرنه غیر اخلاقی بودن آن واضح است!

بنابر این نزد آگاهان استدلال‌های منطقی و فلسفی ، واضح می‌شود که برهان شر ، اساسا برهان استدلال نشد بلکه دو ادعای پی در پی شد: ۱- شر قطعا وجود دارد ۲- شر غیر اخلاقی هم قطعا وجود دارد در حالی که شخص دقت کننده در تمام مطالب مقاله برهان شر ، حتی یک استدلال ضعیف که دلالت بر صدق اثبات یکی از این دو ادعا باشد پیدا نمی‌کند!

تعجب من پایان نمی‌یابد از این جمله‌ای که در فقره آخر عبارت نقل کردم: "در اینجا بار اثبات نادرستی این ادعا به گردن خداباوران می‌افتد" ، خودش می‌گوید **"این ادعا"** اما می‌گوید **نادرستی** این **ادعا** را **طرف من باید ثابت کند!!**

اکنون بر ماست که در سه موضوع بحث کنیم:

- شر چیست؟

- آیا شر وجود دارد؟

- با فرض اینکه شر اخلاقی یا غیر اخلاقی وجود داشته باشد آیا لازمه آن این است که خدا موجود باشد؟

بازبینی #1
ایجاد شده 8 مه 2025 15:06:11 توسط ... .
به روزرسانی شده 8 مه 2025 16:14:14 توسط ... .